



فرید سیاوش

چیستی فرهنگ و تمدن مشغله فکری عده ای زیادی از جوانان و قلم بدستان ما را تشکیل میدهد، و حتی برخی از صاحب نظران نیز در بیان و تعریف و توضیح واژه گان تاریخ، فرهنگ و تمدن مشکل بزرگ دارند. در این جا کوشش شده است تا معتبر ترین نظریات در مورد چیستی تاریخ، فرهنگ و تمدن در یک متن فشرده و سودمند تنظیم گردد.

پیش از آنکه به **فرهنگ** بپردازیم تا به **تمدن** برسیم، لازم است از **تاریخ** و چیستی آن آغاز کنیم.

نگاه هایی متفاوتی به تاریخ و چیستی آن درخشیده است؛ من باور ندارم که در برابر یک پرسش تنهائیک پاسخ وجود دارد، برعکس به این باورم که در برابر هر پرسشی میتواند دهها پاسخ وجود داشته باشد و سر انجام با جمع بست پاسخ هاست که میتوان، نقبی به سوی غایت زد.

توجه به زندگی اجتماعی انسان و سیر مطالعه حیات اجتماعی در بستر زمان، موضوعی بوده است که از زمانهای دور مورد توجه انسان اندیشمند قرار گرفته و شاید آغازگر تمدن اجتماعی بشری بوده است .

آنچه در عرصه تاریخ نویسی وجود داشته است، غالباً گزارش «واقعه ها» بوده است بی آنکه توجهی به تجزیه و تحلیل حوادث وجود داشته باشد . گزارش يك «حادثه» هرچند که روز و ماهش هم معین باشد، ولی بی ارتباط با سایر حوادث، چندان مفید معنی و مفهومی نمی

باشد، زیرا در این صورت، حادثه به عنوان تك حادثه ای در زندگی بی ارتباط با زمینه ها و شرایط آن گزارش می شود .

اما پرداختن به علم تاریخ و توجه به ریشه حوادث و تحقیقات تاریخی از قرن هیجدهم به بعد در اروپا نضج گرفته است و انسان معاصر پدیده تاریخی را Historical Phenomena را به عنوان يك موضوع قابل مطالعه به روش علمی و توصیفی، مورد مطالعه قرار داده است .

توسیدید، مورخ نامدار یونانی نخستین مورخ علمی است که کار خود را بر اساس تحلیل علمی ارائه میکند. در گذشته، به جز دو مورد، یکی «توسیدید» در یونان و دیگری «ابن خلدون» در تمدن اسلامی تاریخ نگاری، صرفاً حالت وقایع نگاری داشته است، تاریخ به معنای واقعی کلمه توسط توسیدید (460 - 395 ق م) پایه گذاری شده است . البته پیش از او، **هرودوت** (480 - 425 ق م) كمك شایسته ای در تفكیک جهان بینی تاریخی از اساطیر و افسانه های کهن، نموده است.

هرودوت، (زاده ۴۸۴-مرگ ۴۲۵ پیش از میلاد) یکی از پیشگامان تاریخ نویسی در جهان هست! هرچند اولین مورخ ثبت شده تاریخ نیست اما به واسطه حفظ آثارش و قدمتش به عنوان پدر تاریخ نویسان شناخته میشود! .

هدف هرودوت آن بود که، داستانهای جذاب را از خطر فراموشی برهاند و از این جهت، وی، از مفاهیم «**زمان و علیت**» درك روشنی نداشته است .

ارسطو هرودوت را افسانه گوی، ولی خوش بیان و دارای قدرت نویسندگی دانسته است و به اشتباهات هرودوت در علوم طبیعی اشاره کرده است. توسیدید که تاریخ جنگ های پلوپونزی را نوشته است، می گوید: هرودوت نثر نویسی بود که به حقیقت نویسی علاقه نداشت.

شاید اولین مورخی حیات اجتماعی که انسان را علمی مطالعه کرده و به رشته تحریر آورده است، «**توسیدید**» است .

تعریف تاریخ:

ارایه تعریف جامع و مانع از علم تاریخ، حتی به گونه ای که اکثر مورخان و فیلسوفان تاریخ درباره آن توافق کنند، تا حال مقدور نبوده است، عده ای معتقدند که : علم تاریخ معرفت به وقایع مهم گذشته انسانی است و جمعی هم باور دارند که: تاریخ دانشی است در راستای بررسی و بیان علمی چگونگی وقایع و تبیین چرایی وقوع آن وقایع.

و اما سه نگاه به تاریخ اساسی تر و برجسته تر اند: **تاریخ پدیده ای ساینزکتیو است، تاریخ پژوهش است و تاریخ علم است.**

تاریخ پدیده ای ساینزکتیو

طرفداران این نگاه، چنین استدلال میکنند که: تاریخ موجودیتی آفاقی / برون ذات (objective) که مستقل از انسان باشد ندارد. تاریخ پدیده ای ساینزکتیو است. بنابراین تاریخ چیزی نیست جز طرح های ما از تاریخ. چیزی به نام تاریخ در بیرون از ذهن ما به عنوان یک جریان و روند مستقل از آدمی وجود ندارد. آنچه در خارج وجود دارد مجموعه ای از رویدادهای متکثر و متنوع است که در زمانها و مکانهای متفاوتی روی داده اند. تاریخ را ما می سازیم به دو معنی: نخست به عنوان کنشگر تاریخی فهم ویژه ای از موقعیت خود داریم و با مقصود معینی دست به کنش می زنیم و دوم به عنوان روایتگر تاریخ آن را بازسازی ذهنی می کنیم. در این معنای اخیر، تاریخ عبارت است از روایت هایی که ما از تاریخ داریم و این روایتها نیز بر درک خاصی از زمان استوار است. به همین دلیل هم هست که تاریخ در زندگی بشر پدیده ای متاخر است و مربوط می شود به زمانی که بشر درک دوری از زمان را وانهاد.

تاریخ پژوهش:

جمعی که تاریخ را پژوهش میدانند به این باوراند که: تاریخ پژوهش در رخدادها و کارهای آدمی در گذشته است. هرچند غالباً این رشته مطالعاتی را در زیرگروهی از علوم انسانی یا علوم اجتماعی قرار داده اند، با اینحال می توان آن را به عنوان پلی بین این دو شاخه تلقی کرد؛ زیرا روش های مطالعاتی مختلف آن از هر دو شاخه وام گرفته شده اند. تاریخ به عنوان یک رشته مطالعاتی دارای شاخه ها و گرایش های جانبی زیادی است که از آن میان می توان به تاریخ شماری، تاریخ نگاری، تبارشناسی، خط نگاری تاریخی (کتابت شناسی) و cliometrics اشاره کرد.

توجه به گذشته انسان به طور طبیعی باعث تقسیم زمان به تکه های قابل اداره شده است. راه های زیادی برای تقسیم گذشته وجود دارد که از این میان می توان به تقسیم های تاریخ شماری، فرهنگی و موضوعی اشاره کرد. این سه گونه تقسیم بندی انحصاری نیستند و غالباً می توان موارد تداخل را بین آنها مشاهده کرد. تمرکز روی مکان، زمان یا موضوعی خاص بین مؤرخان امری عادی است و باعث تخصص گرایی در تاریخ نگاری می شود. تاریخ برای دیگران، به شکل اصطلاحی کلی به معنای مطالعه هر چیز درباره انسان های پیشین در آمده است اما به تازگی حتی این محدوده هم توسط رشته هایی چون تاریخ بزرگ به چالش کشیده می شود. از روزگاران گذشته تاریخ را با هدف های عملی یا نظری می خواندند اما امروزه آن را جهت کنجکاوی فکری هم مطالعه می کنند.

تاریخ علم:

تاریخ، یک علم است در مجموعه‌ی کلان علوم انسانی با تمام اوصاف و کیفیاتی که می‌توان بر یک علم «بشری» جاری کرد. در نتیجه، وقتی تاریخی علمی بشری و زمینی باشد، هم محتاج روش است و هم در معرض نقد و سنجش. از سوی دیگر، تاریخ ربط و پیوندی استوار دارد با علم سیاست و فلسفه. در نتیجه‌ی روش و شیوه‌ی مطالعه‌ی تاریخ، نسبتی محکم با روش‌های عقلانی هم دارد. حال سؤال این است که اگر ما تاریخ بخوانیم و یک روایت یا گزارش تاریخی، به نحوی از انحاء با روشی عقلانی ناسازگار افتاد، تکلیف ما با آن روایت تاریخی که از ثقه‌ای معتبر نقل شده است، چیست؟ در میان مسلمین، برجسته‌ترین دانشمندی که زیر بنای تفکری علمی، ولو در حدی ابتدایی، در تاریخ را نهاد، ابن خلدون بود که به علوم اجتماعی و تاریخ به شیوه‌ای علمی‌تر و عقلانی‌تر می‌نگریست. عرصه‌ی تاریخ‌نگاری برای ابن خلدون، میدان تاخت و تاز روایت‌ها و اسناد تاریخی به جا مانده از گذشته نبود. تاریخ محل داد و ستد این اسناد، مدارک و حوادث و عقل تجربی بشری است.

منظور از علم تاریخ، گزارش و یا حتی تحلیل روایت‌های تاریخی نیست. این کار به فراوانی در کلاس‌ها و نشریات و کنفرانس‌های تاریخی صورت می‌پذیرد. آنچه منظور است علمی است که در آن تعاریف، کلیات، موضوع، اصول و مبانی و بخصوص روش‌های این رشته مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

فلسفه تاریخ:

نام فلسفه تاریخ (Philosophy of history)، در قرن هیجدهم میلادی، توسط **ولتر (Voltaire)** وضع شد. منظور وی از این اصطلاح، چیزی بیش از تاریخ انتقادی و علمی نبود؛ یعنی نوعی از تفکر تاریخی که در آن، مورخ به جای تکرار داستان‌هایی که در کتب کهن می‌یابد، خود به بازسازی آنچه واقع شده می‌پردازد. این نام توسط **هگل** و نویسندگانی دیگر، در پایان قرن هیجدهم به کار رفت، ولی آنها معنای کاملاً متفاوتی از این اصطلاح اراده کردند و آن را به معنای تاریخ کلی یا جهانی به کار بردند. سومین کاربرد این اصطلاح را در نوشته‌های برخی از **پوزیتویست‌های** قرن نوزدهم می‌یابیم. از نظر آنها وظیفه فلسفه تاریخ، کشف قوانین عامی بود که بر روند رویدادهایی که مورخ به شرح و نقل آنها می‌پردازد، حاکم است. وظایفی که ولتر و هگل بر عهده فلسفه تاریخ می‌نهادند، به وسیله تاریخ نیز قابل انجام بود ولی پوزیتویست‌ها تلاش کردند تا از این طریق، تاریخ را نه فلسفه بلکه علمی تجربی قلمداد کنند. در هر يك از این موارد کاربرد فلسفه تاریخ مفهوم خاصی از فلسفه مد نظر بود.

فلسفه تاریخ بخشی از علم فلسفه است که با استفاده از روش‌ها و مفاهیم و تحلیل‌های فلسفی به بررسی وقایع گذشته و ماهیت اطلاعات تاریخی به دست رسیده از گذشته

می‌پردازد. دلیل توجه فلاسفه این موضوع این است که مفهوم تاریخ نقش کلیدی در تفکر بشری بازی می‌کند. تاریخ، توجه انسان را به تغییرات، نقش عوامل مادی در امور انسانها، و معانی که انسانها به وقایع تاریخی داده اند، جلب کرده و قابلیت یادگیری از تاریخ را فراهم می‌آورد. تاریخ همچنین از این جهت مورد توجه فلاسفه بوده که امکان درک بهتر وضعیت جاری را (با روشنگری نیروها، انتخاب ها و شرایطی که در گذشته حاکم بوده و به مسیر تاریخ جهت داده) می‌دهد.

در این دوران دو دیدگاه مختلف در مورد روش های بررسی تاریخ وجود داشت: از نظر برخی وظیفه فلسفه تاریخ، کشف قوانین عامی بود که بر رویدادهای تاریخی حاکم است، همان گونه که وظیفه علوم تجربی کشف قوانین عام طبیعت میباشد. گروه دوم سعی داشتند معنی رفتار انسان ها را توضیح دهند. این گروه از فلاسفه این معانی را به صورت روایی بیان میکردند تا اینکه بخواهند آنها را از اصول و قوانینی استنتاج کنند. هیچ کدام از دو گروه موفق به چیرگی بر دیگری نشدند و فلاسفه کم کم انگیزه و علاقه خود را به این موضوع از دست دادند.

بصورت عام فلسفه تاریخ عبارت از: **آشنائی با قوانین کلی حاکم بر تاریخ و جامعه است.** فلسفه تاریخ به دو شاخه، فلسفه نظری تاریخ و فلسفه علم تاریخ دسته بندی شده اند:

1- فلسفه نظری تاریخ

در فلسفه نظری تاریخ، محقق تمام تاریخ جهان را موضوع خود قرار می دهد و در مورد آن به کاوش می پردازد که آیا قوانین یکسان در کل تاریخ حاکم هست یا نه ؟ و آیا تاریخ هدفی مشخص دارد یا نه ؟ آیا اراده انسانی در تحولات تاریخی نقش دارد یا خیر؟ محرک تاریخ چیست ؟ و سیر تاریخ بر اساس مشیت و اراده الهی است یا براساس اراده های انسانی یا جبر حرکت و تغییر، تضاد و تکامل است که حوادث تاریخی را رقم می زند و انسان ها تنها قابله ای است که می تواند در زود یا دیر پیدایی نوزاد تاریخ نقش ایفا کند اما در جلوگیری از تولد آن هرگز کاری از دستش بر نمی آید ؟

2- فلسفه علم تاریخ

اما فلسفه علم تاریخ خود « **علم تاریخ** » را به عنوان موضوع قرار داده و در باره آن به بحث و تحقیق و تدقیق می پردازد که آیا علم تاریخ می تواند علم تلقی شود ؟ تفاوت علم تاریخ با علوم دیگر در چیست ؟ روش پژوهش در تاریخ چگونه است و چه سان باید باشد ؟ ابزار

پژوهش در آن چیست؟ آیا تجربه می تواند در پژوهش تاریخی نقشی داشته باشد ؟ و بسیاری از سئوالاتی که در هر فلسفه علم وجود دارد در اینجا نیز مطرح می شود.

فلسفه نظری تاریخ متصدي پاسخ به سه سئوال اساسي زیر است :

1- تاریخ به کجا می رود ؟ یعنی هدف تاریخ و بار انداز آن کجا است ؟

2- چگونه می رود ؟ یعنی مکانیسم حرکت و محرک آن چیست ؟

3- از چه راهی می رود ؟ یعنی مسیر و منازل حرکت کدام است ؟

در این مورد چهار نظریه پرداز مهم در جهان غرب (**فردریک هگل، کارل مارکس، آرتولد توین بی و اسوالد اشپنگلر**) وجود دارد که سعی کرده اند به این سه سئوال پاسخ بدهند .

وجه مشترک همه این چهار محقق غربی آن است که هرچهار نفر **تاریخ را موجودی زنده و ذي روح به حساب می آورند** و انسان ها را در تاریخ می دانند نه اینکه آن را خود تاریخ به حساب بیاورند. وجه دیگری که آن ها در آن مشترک هستند آن است که نظریات همه آن ها سر از جبر در می آورد و انسان را موجودی بی اراده در برابر تاریخ می داند. بعضی از آن ها به این نتیجه تصریح کرده اند؛ چنانکه **هگل** می گوید : « **تاریخ کشتارگاه اراده های فردی انسان ها است** » و **مارکس** می گوید : « **انسان ها در برابر حوادث تاریخ تنها قابله ای است که فقط می تواند به وضع حمل مادر آستن تاریخ کمک کنند و از کشتن (مانع شدن و جلوگیری کردن) نوزاد و یا برانداختن نطفه آن عاجز اند** » . و انگلس که همفکر مارکس است می گوید : « **خدای تاریخ سنگدل ترین خدایان است که ارابه پیروزی خود را از روی اجساد مردگان و طاغیان همه به پیش می راند** » .

توین بی می گوید: در آینده دور این دولت کلیسا است که در همه عالم سلطه و حکومت می یابد. و **اشپنگلر** معتقد است همه تمدن ها همانگونه که دوران طفولیت و جوانی را می گذرانند ، به همان سان یکروزی به پیری و مرگ رسیده و هنگامی که مرگش فرا رسد هیچ دم مسیحایی قادر به نجات او نخواهد بود.

هگل : وی بافت و ساخت جهان را " **اندیشه مطلق** " می داند ؛ اندیشه ای متعالی و آزاد که از خالق برخاسته و در خارج هویت و موضوعیت و محدودیت یافته است . به عبارت دیگر : این جهان ذهن خدا است . وقتی این اندیشه در خارج تحقق یافت ، از صاحب اندیشه جدا گشته و دچار فراق می گردد و همواره در پی وصال می گردد. حرکت تاریخ جلوه های متوالی

و متعاقب اندیشه متعالی است که همواره در پی رهایی از قیود و وصل به اصل خویش است .

گوهر اندیشه متعالی و ساختمان و اساس آن، آزادی و بی‌قیدی است اما جهانی شدنش او را در بند کرده است. تمام همت اندیشه، رهایی از این بند و بازگشت به روزگار آزادی خویش است. بدین جهت طومار جهان دائماً در پی بازشدن است . طومار جهان همانگونه باز می‌شود که طومار ذهن و چون طومار ذهن در برخورد بانقض‌ها، برخاطاها و نقض‌های خود واقف شده و به سطحی بالا تر دست می‌یابد، تاریخ جهان نیز که در واقع چیزی جز حرکت اندیشه‌ای در ذهنی نیست، از طریق تضادها و تصادم‌ها راه خود را به جلو می‌گشاید . یعنی هر مرحله‌ای مرکب است از دو چیز : یکی "تز" و دیگری "آنتی تز" و از نزاع این دو " سنتز" به وجود می‌آید . و بدین طریق هر مرحله‌ای در دل خود "تز" و " آنتی تز" دارد که با تصادم آن‌ها به مرحله " سنتز" گام می‌نهد و در هر مرحله‌ای باز تر می‌شود . تا آنکه بالاخره در نهایت به آزادی مطلق دست می‌یابد.

هگل معتقد بود که : **یک**، تاریخ به طرف هرچه آزاد شدن سیر می‌کند، **دو**، مکانیسم حرکت و محرک آن نزاع دائمی اندیشه مطلق (تز و آنتی تز و سنتز) و عشق او به رهایی از فراق است **وسوم**، مسیر تاریخ، جلوه‌هایی متوالی اندیشه مطلق است در پوشش ملت‌ها و مردمان در تاریخ.

مارکس : مارکس با همان منطق دیالکتیک یعنی تز و آنتی تز و سنتز به مساله پرداخته و برخلاف هگل که **نزاع** را در **اندیشه** جاری می‌دانست ، وی این **نزاع** را در میان **طبقات اقتصادی** جاری دانست . و بافت جهان را که هگل اندیشه می‌دانست ، وی ماده دانست. و مسیر تاریخ را جلوه‌های گوناگون این اندیشه ندانست بلکه آن را مراحل مختلف رشد ابزار تولید و روابط مناسب با آن پنداشت. و بالاخره هدف تاریخ را نه رهایی از فراق بلکه رهایی از طبقات انگاشت .

مارکس باور داشت : یک، تاریخ به طرف جامعه بی‌طبقه سیر می‌کند . دو، محرک این رفتن، رشد ابزار تولید و نزاع طبقه فرودست با طبقه برخوردار و زبر دست است . سوم، مراحل مختلف تاریخ، ادوار برده‌داری، فئودالی، بورژوازی و بالاخره سوسیالیسم و کمونیسم است.

این مساله نیز قابل دقت است که تعارضها و تضادهای میان نیروها و مناسبات تولیدی یکی از نیروی محرکه تاریخ محسوب می‌شود. بنابراین تاریخ در برخی حالات ونه در همه حالات عبارت است از تنش‌ها میان اجزا و مناسبات تولیدی. در چنین چارچوبی افرادی که صاحب ملك خصوصی هستند، طبیعتاً باید مناسبات را بر هم بزنند. در اینجا است که صاحبان ملك

خصوصی عده‌ای را برای تولید برده می‌گیرند. پس چنین تضادی که براساس صورت مالکیت و شیوه مناسبات ایجاد می‌شود، گذار از يك مرحله تاریخی به مرحله دیگر را به وجود می‌آورد.

اهمیت اساسی بحث در این سوال نهفته است که آیا تاریخ توسط اعمال انسانی تصادفی و خودجوش بوجود می‌آید یا تحت تاثیر عوامل عینی؟ یا به عبارت دیگر آیا تاریخ را انسان می‌سازد یا بوسیله نیروهای دیگر موجود در طبیعت ساخته می‌شود؟.

از نظر گاه مارکس فعالیت انسانی نیروی اصلی کارگرد در تاریخ محسوب می‌شود نه فعالیت عوامل و نیروهای عینی. این نگرش را می‌توان در تفکرات انگلس نیز جستجو نمود وی دو حیطه ی "تاریخ تکامل جامعه و تاریخ تکامل طبیعت را جدا از هم می‌پنداشت به گونه ای که در طبیعت نیروهای کور و نا آگاه هستند که تکامل را رقم می‌زنند در حالی که تاریخ تکامل جامعه جملگی توسط انسانهای آگاه «چه از روی قصد، تامل و شور و...» ساخته می‌شود همچنین وی در کتاب دیالکتیک طبیعت این گونه متصور است که هر چه انسان از حیوان فاصله می‌گیرد اعمالش آگاهانه تر و در عین حال تاثیر نیروهای ناآگاه به حداقل می‌رسد .

واما باور من،

رویکرد من از مساله اینست که **تاریخ** نه جلوه‌هایی متوالی اندیشه مطلق است که مکانیسم حرکت و محرک آن نزاع دائمی اندیشه مطلق (تز و آنتی تز و سنتز) و عشق او به رهایی از فراق باشد و نه صرفاً مبارزه طبقاتی و حرکت به طرف جامعه بی طبقه.

مبارزه طبقاتی را میتوان بحیث یک **فاکتور محرکه تاریخ** قبول کرد نه همه ای آن، در کمون اولیه طبقه نبود و لی تاریخ جریان داشت و محرکه های دیگری در صحنه حضور. در هالند من مبارزه طبقاتی را نمی بینم و اما تاریخ، حرکت و جریان دارد. در ایالات متحده آمریکا، فعلاً مبارزه طبقاتی محرکه تاریخ نیست و....

باور من اینست که **تاریخ نه سبژکتو است** زیرا در خارج ذهن انسان جریان دارد ،**نه پژوهش است** چرا که پژوهش یک عمل انسانی است در خدمت علم و برای شناخت واقعیت ها و حقیقت ها قرار دارد. بلکه تاریخ خود مورد پژوهش برای شناخت آن قرار میگیرد.

و **تاریخ، علم نیست**، علم محصول انسان است و انسان محصول تاریخ و تاریخ، پیش از انسان جریان داشت و این انسان است که علم تاریخ را پایه گذاری کرد. **بین تاریخ ، علم تاریخ و کتاب تاریخ** باید فرق گذاشت. **انسان و تاریخ**، دو موجود زنده هستند، در حالیکه **علم تاریخ و انسان شناسی**، دانش و علم در باره آندو می باشند، نه دو موجود زنده.

وقتی انسان می‌خواهد بداند که از کجا شده و یا آمده؟، چگونه آمده؟ به کجا آمده؟ و چگونه آمده؟ به معنی موجودیت تاریخ قبل از خودش است.

تاریخ جریان زنده و بزرگی از زایش‌ها و فرسایش‌ها، کنش‌ها و واکنش‌ها است که از پیدایش و آفرینش تا امروز و فردا در کلیت هستی وجود دارد.

کلیت هستی به مفهوم مجموعه کائینات بمثابة بستر بزرگ، نظام شمس بستر کوچکتر و انسان عنصر فعال و تاثیر گذار این کل. عنصر اساسی تاریخ **حیات** است و فاکتورهای عمده آن **انسان، زمان و مکان**.

من با عقیده دترمینیستی تاریخ که **جبر** را مطلق و انسان را موجودی بی اراده در برابر تاریخ می‌داند؛ موافق نیستم. استدلال من اینست معنای جبری انسان ساز بودن تاریخ، به معنای نفی آزادی و اختیار انسان است. میان **تاریخ، جبر، اختیار و انسان** یک **رابطه ارگانیک دیالکتیکی** وجود دارد.

من در پهلوی اینکه عنصر **جبر** را انکار نمی‌کنم، نقش **اختیار** را نیز دست کم نمی‌گیرم. کدام جبری **چنگیز** را به تباهی مدینت‌ها واداشت؟؛ کدام جبری **اسکندر مقدونی، ناپلیون و هتلر** را به جهان‌گشایی‌های خونبار وادار ساخت؟؛ مگر اختیار خودشان!

داشتن ثروت و قدرت و تسلط بیشتر، جبر نیست یک اختیار و اشتیاق است. جنگیدن بخاطر یک زیبا روی، جبر نیست، ولی تاریخ مملو از این واقعات تلخ اختیاری است. با معادله جبر و اختیار باید با دقت برخورد کرد.

اگر انسان نمی‌بود **تاریخ، علم** نمیشد و کتاب تاریخ وجود نمیداشت. این انسان بود و هست که سرگذشت انسان و جوامع انسانی، انکشافات و اتفاقات را، از آفرینش تا امروز در زمان‌ها و مکان‌های خاص مکتوب کرده است. از انجاییکه این همه مسایل توسط یک فرد نه بلکه توسط افراد متعدد نگارش یافته است، چون دید و شناخت، درجه آگاهی و باورهای شان با هم فرق و در شرایط زمانی و مکانی نابرابر قرار داشته‌اند، پس تصویری را که ارائه کرده‌اند باهم متفاوت است.

علم تاریخ یا تاریخ بمثابة علم وظیفه دارد تا چگونگی پیدایش، حرکت، تغییر و تکامل انسان و جوامع انسانی، وقایع مربوط، علل و اسباب آنها را مطالعه، بررسی، تحلیل و بیان نماید. تاریخ جوامع انسانی بدون چهار فکتور اساسی آن: **انسان، زمان، مکان و حرکت**، نمیتواند وجود داشته باشد.

مناسبات میان تاریخ و انسان بر پایه روابط دیالکتیکی استوار است. در جریان تاریخ انسان ساخته شد و بعداً انسان تاریخ ساز میشود.

اصل مهم اینست که انسان خود جزء از تاریخ و محصول تاریخ است، به این معنی که جریان زندگی در دایره بزرگتر که کائینات است جریان داشت و هنوز انسان پیدایش نیافته بود و ساخته نشده بود. در جریان تاریخ و فعل و انفعالات حیات است که انسان ساخته میشود. با این فرق از سایر موجودات که انسان منحصراً موجود خردمند، دست به تولید می زند، وسایل و ابزار کار و معیشت زبان، هنر و فرهنگ را بوجود میآورد؛ مدنیت های پُر شکوه را بر پا میدارد، و بدینگونه تاریخ ساز میشود.

علم تاریخ عمدتاً در جستجوی یافتن پاسخ به این چهار پرسش است: **چه واقع شد؟، در کجا واقع شد؟، کی واقع شد؟ و چرا واقع شد؟**؛ که مهمترین و اساسی ترین وظیفه علم تاریخ پژوهش برای یافتن چرایی ویا علل و اسباب اتفاقات و وقایع است.

انسان موجود اجتماعی - فرهنگی، متکلم، خردمند، تمدن آفرین و تاریخ ساز است.

جلوه هایی از حرکت و فعالیت انسان در رسیدن به غایت هایش، **تاریخ انسان** را تشکیل میدهد.

تاریخ جریان و جلوه هایی از پیدایش انسان و جهان، تغییر و تکامل آنها روابط و مناسبات و فعل و انفعالات میان آنها، ظهور و سقوط قوت ها و قدرت ها، فرهنگ ها و تمدن ها و ساختار هایی اجتماعی و دوام این جریان است.

تاریخ امروزی، تاریخ عقلانیت ابزارپرست که خود را در اُتمسفر جهانی شدن تعریف میکند. تاریخ امروزی، تاریخی است که در هویت بحران معنی پیدا میکند، بناً تاریخ ترکیبی است از انسان زدایی و هومانیزم. این بحث را در آینده نزدیک دنبال می کنیم.

بحث آینده فرهنگ



از این منابع استفاده وسیع صورت گرفته: تاریخ تمدن (ویل دورانت)، مطالعات تاریخ جهان و مغرب زمین، بررسی تاریخ جهان (توین بی)، آثار مارکس از، فقر فلسفه، گروندریسه، مقدمه ای بر اقتصاد، تاریخ مبارزه طبقاتی در فرانسه، فلسفه تاریخ (عبدالکریم سروش)، باشگاه اندیشه، دانشنامه آزاد ویکیپدیا، دانشنامه رشد.